



M.A. LIBRARY



PE4565

<p>تالیش گوهر عرض ست که می باید کرد هر دمی بر همه فرض ست که می باید کرد بر سمت صورت قمرض ست که می باید کرد</p>	<p>محمد سلطان زمان منت داد ارزین شکر انعام خداوند سپاس آلا ناظر از گوشه برون آگاه ادای شکرش</p>
<p>سلطان جهان بکاخ جسد جلوه ریز کرد از ناز و مهر صالح خود مشک بینر کرد</p>	<p>منت خد از آنکه به آرام خویش تن دستور عقل داد که دامن دماغ او</p>
<p>کلین مضنه البیت کتک و حمله بود بیه کنه ترا چه حرف زند به زبان خصم آخر چنان بکنه کمال شد مسمی از ابتدائے عالم تا این زمان کس</p>	<p>حدت چنان بزرگ زبان گفتن منور اوبه خبر ز ماهیت خویش تن بود ما خود ز خویش تن همه میریم به خبر آگه نشد ز ماهیت تو چنان که هست</p>
<p>کالفاظ لغت مدح علی را بجا رواست چون اقتباس ماه زخیر شهید پر ضیاست</p>	<p>کاشی کجاست تاب در دهفت بند خویش لغت رسول و مدح علی را افتاد و گئی</p>

ناظم بیابہ شیوا زبانی ہفت بند
کاین لقمہ آن نشید سرود کلام است

ہفت بند

السلام ای نور جنبہ چہشتہ اشرف
مرتب شان باین عرش قدرت کہ کمال
خلعت لولاک تن زیب از وزوہ فطر
عابدہ سنت عبت بنیر اللہ حبیب
رونق قدح کرم خلعت ہستی تست
بہمت نور جمین لے مع اند راتراز
اتانگی بخش ہم ادگیسویہ دلیل زلف
آداب توسین از شبیہ ابروت سر فلک
کحل بینائی باز اغ البصر اغماض چشم
انا اعطیناک فخر اندوز از فیض دود
مشرق ہم الم نشخ منور سینہ است
سورہ انافتح را فتوح از فتح تو

والسلام ای روکش ہمد پر تو بدر اللہ
برترین ست از جمال زیور نور الہدی
رحمۃ اللہ الینی در ایسا س اہدنا
نور جہم باہ چرخ مالہ کشف الدجی
چہرہ پر نور تو اعزاز بخشش و الفی
شان رخسار جمیلت ظاہر از بت ید
شعر شغرت مشعر سر نہان ماسع
اقتراحت چلکہ سوفار غوش تیر دلے
بل سواد مردست نور نگاہ ماتغی
ہمت والا لے تو باز دمی تاب قل کفی
نطق اقرار لبم ربک از زبان در استفا
غیر سبحان الذی اسری زرجل ماشی

ذات پاکت لقمہ ریز قل ہو اللہ احد
سر خوش جام شراب ناب اللہ احد

نزد در بزم کائنات

<p>معجوت بر لاسکان در طرقته العینی سفر طعنه کم قدر را افزونی از اعجاز تو دعوت اسلام تولات و هبل را سر فلک بار آور شد ز فیض استخوان سوخته سایه بان عظمت تو لکته ابرسطیر زنده دل موتی شدند از نوش جان بخت چون شاد آشتنا شد رنگ بر سطح غدیر داد بر ذات گواهی سو سمار پرده پوش کای کسپری آتش زیر تشت دین الهیه هم بر جسم نور تو سایه نیامد در نمون خشک شد دست حریت ناله امم چو شاخ آفتاب رفته باز آمد ز خرابت فراز</p>	<p>شد ز نوک ناوک سیابات شق القمر سیر از انهار انگشتان تو جن و بشه جرکه کفار شد از ریگ شست منتشر سرکشان نخل از میان جسم سنگ سخت تر مشعل راه شب تاریک شمع خشک یافت لیغور از فرات زنده در جنبش چوب خشک اندر فراق فرقی تو با چشم تر شاهد مضمون ختم المرسلین نگ و شجر اوفنا و افسیر و باطل شد ز فیر باطن نور ذات ایزد دوستی کز میان بر شد بر کشید از پشت اشتر مرخیل بار در بهر بطلان شد خواص اختران زیر و زبر</p>
---	---

اینکه در این کتاب
 در بیان فضیلت و کمالات
 ائمه و اولاد و از خود
 سوره و از خود و از خود
 و از خود و از خود و از خود
 و از خود و از خود و از خود
 و از خود و از خود و از خود
 و از خود و از خود و از خود

<p>در شب معراج سیر تو گزشت از لاسکان موسی و عیسی بطور و بر فراز آسمان</p>	<p>منحرف جود و عطای ماحی لغز و زلل کاشت میر نهان و ناسخ صحت و ملل مصدر علم لدنی سعدان حسن عمل</p>
--	---

نزد در بزم کائنات

منبع علم و حیاتی جامع علم و عمل
 شایع شرع مهدین و حافظ جبل المتین
 مشرق مهر نبوت و اقطب سیر خدا

گوہر درج و فائے مدار دور و دُور
سور و صا و اختیار شوکتِ لام ازل
محو لائے لا الہ دافعِ لام خسل
رافع برقع و ضلالت کا سر لات وہیل
قاتل کفار بے دین فاتح جنگ جہل
برج پیش تست دنیا چہ کثیر وجہ اقل
دست تو اعادای دین ساخت انچنگ اصل
قصر زاروائے فیوض عام تو طول الاصل
الفاک از ذوات تو شرک ریافصل و غفل

تا نگار ذات تو بر صفی گهسان نه لبست

فہرست معنی و وجوب و صورت امکان نہ لست

تا هایلون نام تو سر نام تو دیوان نشد
لرزش عرش برین گرفت آرام و سکون
بوالشتر اعظمت نور قدیم تو نیافت
باب تو به بهر آدم بود بند و ناکشاد
تا ز سجده ریزی نور تو انکار می نکرد
در میان آدم دعا تو ادر سر نزد

کاتب تقدیر حق فارغ نراین و آن نشد
تا بخاک کفش پایت وعده یزدان نشد
بر فراز خاک سجود ملائک آن نشد
تا تو سل باگرامی نام تو چو یان نشد
طوق لعنت ز یور محرمی شیطان نشد
تا به پیشانی پیشین نور تو رخشان نشد

تا نیاورده ترا آفرزش خود را شفیق تا تا بید آفتاب نور ذات با کمال تا تا عیسی مریم مژده گوئی مقدست هیأت نقشب قدم صورت نه نسبت اندر حد تا تا سپردند در دست عثمان اختیار تا تا بادی شریفیت نامدا لوارح رموز	کلفت قاسم از دست زمین پیا نشان وقف سنجیا قرار نوح کشتیان نشد بر فراز چرخ چارم از قلع شان نشد تا که امکان و دجو بد ذات تو بکجان نشد پاک بیت الله ز حین شرک هم او شان نشد دفتر از ولایت از گروه جان نشد
--	--



تا که نوشتند ذات باعث ایجاد خلق
وسعت کون و مکان ابد عدم بنیاد خلق



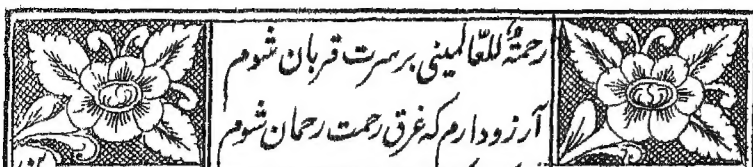
مقدور از قدرت

از پیله خدایات تو پیمبر ان بسته بیان
سرفراز طر قوا زن شیت رنگ پادشاهان
نیز ابراهیم و اسمعیل سماران آن
در پیه اعیانی موقی عیسی گردون مکان
حافظ کتاب تو ادریس گردون آستان
درع ساز جنگ تو اود خوش الحان سجان
مهر دار تو سلیمان خدیو انس و جان
جام بردار کعبه الیاس پیدا و نهان
مشعل افروز راهت موسی ابن عمران

حسب ایمان خداوند زمین و آسمان
بهر افواج ظفر اعلام تو آدم ک
نوح بنجار عمارات سعادت پای است
کرد لقمان خدمت کار طبابت اختیار
کاتب دیوان ام ترست اسحق خلیل
تیغ بردار تو یحیی نیزه اخرازت یسع
سکه بردار تو ذوالقرنین صاحب یم و زر
آبدار خدمت و الا سے تو ذات خضر
ذات بارون ساعی هارونی جم جمیوش

<p>یوسف بیقوب لنگر خانه ات را خوا لگر هو د بهر خدمت سقائی تو آبکش دانیال از فتح افواج گرانت مشرود گو</p>	<p>ذات اسرائیل بهر مطنج تو گله بان حضرت یونس چو ماهیگیر بر بسته میان صالح از بهر رسد صبح و مسایت ناته ران</p>
	
<p>ایها المنزل اندر طاعت رب القدر وی نگار غاطر پروردگار ذی الجلال وی شریعت را ترا از امر و نهی قاطعه وی حقیقت را بهار گل نشان را ز غیب وی سر آرائی محشر را شفاعت خوا خلق وی بشیر دولت و دیدار حسن لایزال وی حصار سخت خیبر را شکست آور تیغ وی بتوک و غرود شام از فتوح منتظر وی نگار نه عرض هم چو هر بهر بهشت خلد وی حواس خمس را سرمایه تکمیل کل وی موالید سه گان را باعث تکوین و بود وی سوار یک تار و صحت کون و مکان</p>	<p>وی قسیم آب کوثر مرحمت را آبگیر وی بافت استی گوهر ماعصیان اسیر وی طریقت را دلیل ساطع و شمس النیر وی ریاض معرفت را صورت ابر طیر وی کریم النفس و هر یک خسته جان را دستگیر وی زبطش ایزدی هر بی نوائی را ظهیر وی جنین و بدر را قنّاج فتح بے نظیر وی عراق و فارس از خورشید و نیت مستنیر وی سوار هفت گردون شش جهت را سوارگیر وی چهار ارکان بیت الله را حفظ گیر وی دو عالم را معین و یار و یار و ظهیر وی عدیم المثل چون شب خیزد و ند قیر</p>

بیت از سر تا سر

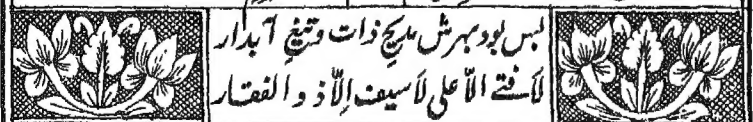


رحمة للعالمین بر سرست قربان شوم
آرزو دارم که غرق رحمت رحمان شوم

کاستواری یافت ز او شان فخر و داد وجود
حضرت بوکر صدیق ست یار اولین
ذات آن بوده بر وزیر حضرت روح الامین
فاش گویای رموز بهر نفس جبل المتین
کز جلالت حق و باطل یافت تفسیر تبیین
کز وی آمد قبل کفار و شکست دیودین
شمس جبت پر نور کرد از نیزه شمع رزین
بود ذوالنورین عثمان جامع جبل المتین
افتخار صاحب ایمان نازش اهل البقین
سرپرست است احمد امام المتقین
اشجع الشجعان علی دوستدار چارمین
باب شهر علم جاد اولیا را اولین

چار یار تست کلخ شرع را رکن رکن
ثانی اشین اذ هانی القارن عظمت آب
صوفیان گویند احمد را بر وزیر ایزدی ست
راست فرمای صدقت یار رسول الله ست
یار دیگر آن عمر خطاب فاروق جبری
ذات او گویا بر وزیر قابض ارواح بود
از جهاد و غزوه بسیار دین را گسترد
یار ثالث مجمع علم و حیای و عقل و رای
چون بر وزیر نفیس میکائیل بزرگ انجاف ست
حامل بار خلافت ماسی ظلم و ستم
هر چرخ کوکشف مدح و مدح بل اتق
ذات دالایش بر وزیر ذات اسرافیل بود

بند در ستاقب



لبس بود بهر شایسته ذوات و تنج آبدار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

خاتم الطبع الحیدر که احسن الکلام معروف به هفت بند لغت سر و کائنات مصنف ناطق شیراز زبان آور داد و میان جناب
مولانا مولوی سید عبدالقادر نظام میر شمس الدین بکامی جناب نواب عالمگیر عثمان صاحب بهادر و کام قباله در مطبع مقید عام آکره
با بهارم مؤلف تار علی خان صوفی مالک و متصرف مطبع حلاطه ایشید و مقبول جهان شد.

ن ۱۱۲

DUE DATE

1915 DI 11

		٢٥٩٠	
--	--	------	--

